روزنه

کارنامه مرکز اسلامی هامبورگ

سیرآنوش موسوی

شهیدبهشتی، همگام با آیت‌الله خمینی وارد مبارزات سیاسی می‌شوند و در سال ۱۳۴۳ توسط ساواک دستگیر و مورد شکنجه قرار می‌گیرند، بعد از آزادی در اواخر سال ۱۳۴۳ با توصیه بعضی از مراجع از جمله آیت‌الله‌میلانی و جمعی از دوستان علاقه‌مندند به آلمان سفر کرده و مرکز اسلامی هامبورگ را تاسیس می‌کنند.

در آغاز ورود به هامبورگ مساله اصلی ساختمان مسجد بود، مسجد در مرکز شهر هامبورگ قرار داشت؛ جایی که توریست‌ها و مسافران زیادی از آنجا عبور می‌کردند و به مسجد مسلمان‌ها شهرت یافته بود. شهیدبهشتی در خاطرات خود می‌نویسد: سال‌ها ساخت مسجد همین‌طور نیمه‌کاره رها شده بود و این مطلب علاوه بر آنکه مایه سرشکستگی اسلام بود، برای مسلمانان آنجا هم قابل تحمل نبود. می‌گفتند: ما چقدر در محیط خارج سرکوفت بشنویم؟! اگر نمی‌توانستید مسجد بسازید چرا شروع کردید؟ مساله اول این بود که باید ساختمان مسجد تمام بشود؛ شهیدبهشتی فعالیت‌های خود در آلمان را اینگونه توصیف می‌کنند:

تغییر نام مسجد

در بدو ورود به هامبورگ به فاصله کوتاهی دریافتم که یک اشتباه بزرگ صورت گرفته است و آن اینکه با استعمال و به کاربردن عنوان «جمعیت اسلامی ایرانیان در هامبورگ» تمام تلاش‌های اسلامی‌مان را فقط در جمع ایرانیان محصور کرده‌ایم و با آنکه اسلام اینبی است جهانی و ملیت نمی‌شناسد- ما که حامل پیام اسلام در اروپا هستیم مارک ملیت به اسلام زده‌ایم. دوستان گفتند: سابقاً گاهی برادران افغانی در برنامه‌های فارسی شرکت می‌کردند؛ چون این نام در همین سال‌های اخیر به‌وجود آمده بود و قبل از تبدیل‌شدن نامش «جمعیت اسلامی هامبورگ» بوده، این تغییر نام باعث قطع ارتباط برادران افغانی شده بود. بعضی از دوستان عرب و مسلمانان آلمانی هم گاه و بیگاه با این جمعیت تماس‌هایی می‌گرفتند که حالا اینها هم فاصله گرفته‌اند و می‌گویند اینجا محل ایرانی‌هاست؛ جا ما برویم مزاحم شویم. سبحان‌الله! مگر می‌شود با این تیتر و با این نام در هامبورگ فعالیت اسلامی همه‌جانبه و وسیع شروع کرد؟ قبل از هر چیز لازم بود که ما خودمان را از زیر این نام محدودکننده بیرون بیاوریم. بنابراین با مطالعه زیاد تصمیم گرفتیم اصولاً واحد اسلامی را که ما سوول آن بودیم به نام «مرکز اسلامی هامبورگ» دراوریم تا شعارهای وسیع عمل داشته باشیم. هرچند این تغییر نام برای بسیاری ناخوشایند بود، اما برای کار ضرورت داشت. آن کسی هم که باید از ما راضی باشد خداست و این تغییر نام، خدا را خوش می‌آمد؛ دیگران را خوش نیاید ما از چه باک! به این ترتیب به فاصله کوتاهی، ما اثر منفی این نام را از اذهان مردم پاک کردیم.

رسالت مرکز اسلامی هامبورگ

رسالت اصلی مرکز اسلامی هامبورگ، رسیدگی به جوانان مسلمانی بود که برای تحصیل به آلمان می‌رفتند. شهیدبهشتی در این‌باره می‌گوید: این کار را بسیار دشوار می‌کرد ولی وقتی وارد میدان عمل شدیم، دیدیم عجب اشتباه می‌کنیم، کاری است سهل و ممتنع به دشواری. اگر از راه وارد شویم سهل است و اگر از بیراهه وارد شویم، ممتنع است. دشوار اصلا معنی ندارد. چه کسانی از جوانان پاک ما برای پذیرش اسلام آماده‌ترند؟ شما اسلام را معرفی کنید، آنها جذب می‌شوند.

فعالیت‌های مهم مرکز

کار دیگر مرکز اسلامی هامبورگ، همان طور که مرحله اسلامی بودن آنجا مطرح شد، انجام خدمات تعاونی در حدود امکانات، حل اختلافات خانوادگی و غیرخانوادگی در حدود فرصت، راهنمایی بیماران، دانشجویان و نیازمندان، همکاری مالی به‌خصوص در حدود امکان و مخصوصاً همدردی با مردم مسلمان بود. ایجاد کلاس‌های مخصوص تعلیم زبان فارسی و خطابه، تعلیمات دینی، معلمان عمومی فارسی دوره‌های اسلام و ایران برای نوآموزان در چهارسطح مختلف بود سه آنکه اخیرا توانستیم محل بزرگ‌تری را به مسجد منتقل کنیم. قبلاً این کلاس‌ها در خارج مسجد بود و به وسیله گروه‌های دیگر به وجود آمده بود و سهم ما در آن، فقط تعلیمات دینی بود. اما اکنون تمام کار در مسجد انجام می‌شود.

افزایش ارتباط با دانش‌های علاقه‌مند به دین اسلام: پذیرفتن گروه‌های مختلف دانش‌آموزی و دانشجویی و غیر ایرانیها که برای دیدن مسجد و گفت‌وگو درباره اسلام به مسجد می‌آیند باید به افایان و خانم‌ها عرض کنم که علاقه نسبتا وسیعی در اروپا به‌خصوص در نسل جوان برای شناختن ادیان و جهان‌بینی‌های مختلفی که در دنیا شهرت دارند وجود دارد، وظیفه دیگری که مرکز اسلامی هامبورگ دارد و بدان عمل می‌کند پاسخ به سوالات علمی قسمت‌های شرق‌شناسی دانشگاه‌های اروپاست. خود دانشگاه هامبورگ قسمتی به نام شرق‌شناسی دارد. در این چندماه گذشته رییس این قسمت آقای پروفسور اشپولر دو نوبت از ما وقت گرفت که خودش همراه کادر علمی و دانشجویان این رشته به مسجد بیایند و درسی را که در برنامه خود دارند بخوانند، بنده به جای او بگویم؛ برای اینکه اظهار می‌کرد در این ماده تخصص است حتما از ما بیشتر است. اتفاقا دو موضوع حساس بود. یکی تقیه در مقابله شبهه و ریشه‌های آن و دیگر شیوه‌های تفسیر قرآن در میان شیعه و اهل‌سنت و فرق میان این دو شیوه.

تلاش جهت ارتباط با آلمانی‌های مسلمان: شما خودتان می‌توانید حس کنید که وقتی یک نفر آنجا مسلمان می‌شود از محیطش تقریبا بریده می‌شود و خودش را تک و تنها احساس می‌کند در نامه‌هایی که برای من رسید، غالبا می‌گفتند ما اینجا احساس تنهایی می‌کنیم. کمک کنید ما از این احساس رنج و رنجیاز نجات پیدا کنیم. برای این کار، ما قبل از هر چیز به جنبه آلمانی مسلمان مضاعف احتیاج داشتیم؛ آلمانی مسلمان غیرارادوخاب.

چون عده‌ای از مسلمان‌هایی که آنجا مسلمان می‌شوند، مسلمان ازدواجی یا به قول یکی از دوستان، مسلمان عشقی هستند؛ عاشق همدیگر می‌شوند. یک مسلمان و یک مسلمان‌شده. این ممکن است تشریفاتی باشد ولی درس در خاتمه خصوصی، جدی‌تر است. استاد اسلام آمده‌درنته؛ شما اسلام را معرفی کنید، آنها جذب می‌شوند.

فعالیت‌های مهم مرکز

کار دیگر مرکز اسلامی هامبورگ، همان طور که هر مسلمانی باید انجام بدهد، انجام خدمات تعاونی در حدود امکانات، حل اختلافات خانوادگی و غیرخانوادگی در حدود فرصت، راهنمایی بیماران، دانشجویان و نیازمندان، همکاری مالی به‌خصوص در حدود امکان و مخصوصا همدردی با مردم مسلمان بود. ایجاد کلاس‌های مخصوص تعلیم زبان فارسی و خطابه، تعلیمات دینی، معلمان عمومی فارسی دوره‌های اسلام و ایران برای نوآموزان در چهارسطح مختلف بود سه آنکه اخیرا توانستیم محل بزرگ‌تری آن را به مسجد منتقل کنیم. قبلاً این کلاس‌ها در خارج مسجد بود و به وسیله گروه‌های دیگر به وجود آمده بود و سهم ما در آن، فقط تعلیمات دینی بود. اما اکنون تمام کار در مسجد انجام می‌شود.

افزایش ارتباط با دانش‌های علاقه‌مند به دین اسلام: پذیرفتن گروه‌های مختلف دانش‌آموزی و دانشجویی و غیر ایرانیها که برای دیدن مسجد و گفت‌وگو درباره اسلام به مسجد می‌آیند باید به افایان و خانم‌ها عرض کنم که علاقه نسبتا وسیعی در اروپا به‌خصوص در نسل جوان برای شناختن ادیان و جهان‌بینی‌های مختلفی که در دنیا شهرت دارند وجود دارد، وظیفه دیگری که مرکز اسلامی هامبورگ دارد و بدان عمل می‌کند پاسخ به سوالات علمی قسمت‌های شرق‌شناسی دانشگاه‌های اروپاست. خود دانشگاه هامبورگ قسمتی به نام شرق‌شناسی دارد. در این چندماه گذشته رییس این قسمت آقای پروفسور اشپولر دو نوبت از ما وقت گرفت که خودش همراه کادر علمی و دانشجویان این رشته به مسجد بیایند و درسی را که در برنامه خود دارند بخوانند، بنده به جای او بگویم؛ برای اینکه اظهار می‌کرد در این ماده تخصص است حتما از ما بیشتر است. اتفاقا دو موضوع حساس بود. یکی تقیه در مقابله شبهه و ریشه‌های آن و دیگر شیوه‌های تفسیر قرآن در میان شیعه و اهل‌سنت و فرق میان این دو شیوه.

تلاش جهت ارتباط با آلمانی‌های مسلمان: شما خودتان می‌توانید حس کنید که وقتی یک نفر آنجا مسلمان می‌شود از محیطش تقریبا بریده می‌شود و خودش را تک و تنها احساس می‌کند در نامه‌هایی که برای من رسید، غالبا می‌گفتند ما اینجا احساس تنهایی می‌کنیم. کمک کنید ما از این احساس رنج و رنجیاز نجات پیدا کنیم. برای این کار، ما قبل از هر چیز به جنبه آلمانی مسلمان مضاعف احتیاج داشتیم؛ آلمانی مسلمان غیرارادوخاب.

چون عده‌ای از مسلمان‌هایی که آنجا مسلمان می‌شوند، مسلمان ازدواجی یا به قول یکی از دوستان، مسلمان عشقی هستند؛ عاشق همدیگر می‌شوند. یک مسلمان و یک مسلمان‌شده. این ممکن است تشریفاتی باشد ولی درس در خاتمه خصوصی، جدی‌تر است. استاد اسلام آمده‌درنته؛ شما اسلام را معرفی کنید، آنها جذب می‌شوند.

فعالیت‌های مهم مرکز

کار دیگر مرکز اسلامی هامبورگ، همان طور که هر مسلمانی باید انجام بدهد، انجام خدمات تعاونی در حدود امکانات، حل اختلافات خانوادگی و غیرخانوادگی در حدود فرصت، راهنمایی بیماران، دانشجویان و نیازمندان، همکاری مالی به‌خصوص در حدود امکان و مخصوصا همدردی با مردم مسلمان بود. ایجاد کلاس‌های مخصوص تعلیم زبان فارسی و خطابه، تعلیمات دینی، معلمان عمومی فارسی دوره‌های اسلام و ایران برای نوآموزان در چهارسطح مختلف بود سه آنکه اخیرا توانستیم محل بزرگ‌تری آن را به مسجد منتقل کنیم. قبلاً این کلاس‌ها در خارج مسجد بود و به وسیله گروه‌های دیگر به وجود آمده بود و سهم ما در آن، فقط تعلیمات دینی بود. اما اکنون تمام کار در مسجد انجام می‌شود.

افزایش ارتباط با دانش‌های علاقه‌مند به دین اسلام: پذیرفتن گروه‌های مختلف دانش‌آموزی و دانشجویی و غیر ایرانیها که برای دیدن مسجد و گفت‌وگو درباره اسلام به مسجد می‌آیند باید به افایان و خانم‌ها عرض کنم که علاقه نسبتا وسیعی در اروپا به‌خصوص در نسل جوان برای شناختن ادیان و جهان‌بینی‌های مختلفی که در دنیا شهرت دارند وجود دارد، وظیفه دیگری که مرکز اسلامی هامبورگ دارد و بدان عمل می‌کند پاسخ به سوالات علمی قسمت‌های شرق‌شناسی دانشگاه‌های اروپاست. خود دانشگاه هامبورگ قسمتی به نام شرق‌شناسی دارد. در این چندماه گذشته رییس این قسمت آقای پروفسور اشپولر دو نوبت از ما وقت گرفت که خودش همراه کادر علمی و دانشجویان این رشته به مسجد بیایند و درسی را که در برنامه خود دارند بخوانند، بنده به جای او بگویم؛ برای اینکه اظهار می‌کرد در این ماده تخصص است حتما از ما بیشتر است. اتفاقا دو موضوع حساس بود. یکی تقیه در مقابله شبهه و ریشه‌های آن و دیگر شیوه‌های تفسیر قرآن در میان شیعه و اهل‌سنت و فرق میان این دو شیوه.

تلاش جهت ارتباط با آلمانی‌های مسلمان: شما خودتان می‌توانید حس کنید که وقتی یک نفر آنجا مسلمان می‌شود از محیطش تقریبا بریده می‌شود و خودش را تک و تنها احساس می‌کند در نامه‌هایی که برای من رسید، غالبا می‌گفتند ما اینجا احساس تنهایی می‌کنیم. کمک کنید ما از این احساس رنج و رنجیاز نجات پیدا کنیم. برای این کار، ما قبل از هر چیز به جنبه آلمانی مسلمان مضاعف احتیاج داشتیم؛ آلمانی مسلمان غیرارادوخاب.

چون عده‌ای از مسلمان‌هایی که آنجا مسلمان می‌شوند، مسلمان ازدواجی یا به قول یکی از دوستان، مسلمان عشقی هستند؛ عاشق همدیگر می‌شوند. یک مسلمان و یک مسلمان‌شده. این ممکن است تشریفاتی باشد ولی درس در خاتمه خصوصی، جدی‌تر است. استاد اسلام آمده‌درنته؛ شما اسلام را معرفی کنید، آنها جذب می‌شوند.

در گفت‌وگوی علیرضا بهشتی بررسی شد

بهشتی به روایت ناطق نوری

سیدعلیرضا بهشتی

نام ناطق‌نوری در منزل ما نامی آشنا بود. او را به‌عنوان یک روحانی تلاشگر، شجاع و خوش‌بیان می‌شناختیم. در جریان یکسی از راهپیمایی‌های انقلاب، در خانه غسل شهادت کرد تا آماده و پاک به سوی سرنوشتی که هیچ‌کس نمی‌دانست چیست، برود. در روزهای پرالتهاب منتهی به پیروزی انقلاب نیز با پدر ارتباطی نزدیک داشت. پس از انقلاب، بیشتر در رابطه با جهاد سازندگی می‌شناختیمش و البته نقش برزنگی که در مقطع زمانی معینی، در سامان‌یابی جامعه روحانیت مبارز داشت. با حزب جمهوری اسلامی هم همکاری گسترده‌ای داشت. به خصوص پیش از فاجعه خونبار هفتم تیر؛ اما آنچه بیش از هر چیز ناطق را زبانزد محافل سیاسی کرده و می‌کند، پایبندی‌اش به راه و رسم جوانمردی است. تا آنجا که رقابت سیاسی موجب نمی‌شود رفاقت را کنار نهد. همین خصلت است که از او چهره‌ای با درک بالایی از اهمیت پیشبرد منافع ملی و سیاست‌ورزی با حفظ لوازمش ساخته است. تقاضایم را برای مصاحبه درباره خاطراتش با شهید بهشتی را روی باز پذیرفت، هرچند به علت مشغله‌هایی که دارد، هنوز برای ادامه آن فرصتی پیش نیامده است تا درباره پیچیدگی‌های حوادث سه سال نخست پس از پیروزی انقلاب، نظراتش را بازگو کند.

◀ از اینکه لطف کردید و برای مصاحبه درباره آیت‌الله بهشتی وقت دادید، سپاسگزارم. لطفا در ابتدا مطالبتان را بفرمایید تا بعد، سوال‌ها را مطرح کنم.

من از آقای بهشتی خیلی چیزها یاد گرفتم. اصولا من از دوئفر خیلی تاثیر پذیرفته‌ام، یکی مرحوم استاد شهیدمطهری و دیگری مرحوم شهید بهشتی. از جمله محاسن اخلاقی که من از ایشان آموختم، همان نظم و برنامه‌ریزی و با برنامه حرکت‌کردن ایشان است و واقعیتش این است که این ویژگی اخلاقی زیادی روی من اثر عجیبی گذاشت. هر چند که آلان ممکن است کارم کمتر شده باشد اما همان موقع که دانستم و تشکیلات سیاسی هم بود تا به الان، کارهایم تقریبا لحظه‌ای است. در همین روزها که مردم می‌گویند ترافیک است و شلوغ هست و غالبا این بین بهانه‌ها تاخیرش را توجیه می‌کنند، بنده اصلا اینطور نیستم. مثلا اگر مراسم ختمی باشد به طرف می‌گویم که من فلان ساعت در مجلس شما شرکت خواهم کرد، همان ساعت شرکت می‌کنم. عزیزی می‌خواهم بروم، ورزش می‌خواهم بکنم، مثلا وقتی که می‌خواهم بروم کوه قرار می‌گذارم که ساعت سه نیمه شب پای کوه باشم، سر ساعت واحد اسلامی را که ما مسوول آن بودیم به نام «مرکز اسلامی هامبورگ» دراوریم تا شعارهای وسیع عمل داشته باشیم. هرچند این تغییر نام برای بسیاری ناخوشایند بود، اما برای کار ضرورت داشت. آن کسی هم که باید از ما راضی باشد خداست و این تغییر نام، خدا را خوش می‌آمد؛ دیگران را خوش نیاید ما از چه باک! به این ترتیب به فاصله کوتاهی، ما اثر منفی این نام را از اذهان مردم پاک کردیم.

◀ شما معمول می‌خواندید یا مقول؟

معقول می‌خواندیم که همان فلسفه بود و منقول مربوط به حقوق می‌شد.

◀ آیا رشته‌های دیگر هم در همان دانشکده بود یا همه‌اش تحت عنوان فلسفه بود؟

بله در همان دانشکده رشته‌های مختلف تدریس می‌شد، اما در رشته معقول (فلسفه) دروس دیگر مثل جامعه‌شناسی، زبان انگلیسی و ادبیات فارسی هم تدریس می‌شد که مرحوم حمیدی‌شیرازی از آن درس می‌گرد و از مخالفان سرسخت شعر نو بود.

◀ سال‌ها در آن جهت است که ایشان یکی از معتنبین پدر در تهیه رساله‌تان بوده‌اند.

درست خاطرم نیست؛ با توجه به اینکه سال‌های زیادی از آن گذشته، خیلی به یاد ندارم ولی اسمشان برایم آشناست.

من از آقای بهشتی خیلی چیزها یاد گرفتم. اصولا من از دوئفر خیلی تاثیر پذیرفته‌ام. یکی مرحوم استاد شهیدمطهری و دیگری مرحوم شهید بهشتی. از جمله محاسن اخلاقی که من از ایشان آموختم، همان نظم و برنامه‌ریزی و با برنامه حرکت‌کردن ایشان است و واقعیتش این است که این ویژگی اخلاقی ایشان روی من اثر عجیبی گذاشت

مرحوم دکتربهشتی خیلی به من لطف داشتند. عمدتا ایشان از طلبه‌های تیز و زرنگ خیلی خوششان می‌آمد. در این رقت‌وآمدها ایشان هم آنقدر مرا جلب کرده بود که حسابی مریدش شده بودم. هرچه بنده می‌گفتند ما خیلی تحت‌تاثیر رسیدیم به ماجراهای سال ۵۶ که زلزله طبس پیش آمد باز هم مرحوم بهشتی تماس گرفتند و گفتند باید بیینمتان. منزل همه ما هم نزدیک به محدوده محله ظفر بود. بنده آمدم منزل ایشان و آقای بهشتی فرمودند که شما می‌دانید در طبس زلزله آمده است. گفتم بله. فرمودند عده‌ای از مجاهدین خلق و گروه‌های مختلف در یک اردوگاهی به نام اردوگاه امام هستند و آقای هاشمی‌نژاد هم با آقای هاشمی‌نژاد و نزاع و درگیری با هم بودند و دهشگ مستقر شده‌اند و آقای هاشمی‌نژاد نیز در آن درگیری‌ها خیلی به زحمت افتاده‌اند و ایشان نتوانست بیاید. بنده گفتم که من هم بودم. دیدم ایشان بحث‌های خیلی جدی می‌کند و کسی را نمی‌بیند. ایشان وقتی می‌خواهم بروم شرق، غرب یا از یک نقطه شهر می‌خواهم بروم نقطه دیگر شهر، در همه این موارد، رعایت وقت‌شناسی را من از شما بهشتی آموختم. یک روز، شاید اخوی شما، آقا محمدرضا هم حضور داشتند، در جلسات چهارشنبه‌های که ایشان داشتند و در منزل تشکیل می‌شد من گاهی از قم می‌آمدم و شرکت می‌کردم. آقای بهشتی یک بحثی داشتند و به آقا محمدرضا گفتند که از کتابخانه آن سر، برو بیار و آگر استناد نکنم یک متن فراوسی بود که به خود ایشان گفتند که متن را بخوانند. آن روز یکی از دوستان به جلسه دیر آمد. یک دعوایی هم با ایشان داشتند و آگر بخواهید از جریان با برایتان نقل می‌کنم. از دیگر استادان ما در بحث فلسفه مرحوم مطهری و دکتر ملکشاهی بودند. آریان‌پور در یک مقطع استاد زبان شده بود و در یک مقطع هم استاد جامعه‌شناسی.

◀ استاد محمود شهابی هم بودند؟

خودم‌دن ندارم اما عمدتا اینها بودند و دکتر فیض قمی هم در میان آنها بود که بیشتر ادبیات عرب تدریس می‌کردند.

◀ استادی هم به نام آقای مصلح داشتید؟ فکر کنم ایشان حالا هم در کار تدریس الهیات باشد.

بله، از ایشان خیلی زیاد اسم داریم اما الان که گفتید یادم آمد.

◀ آیوقت ایشان چه درسی می‌دادند؟

خاطرم نیست.

◀ سوال بنده از این جهت است که ایشان یکی از معتنبین پدر در تهیه رساله‌تان بوده‌اند.

بله، ایشان هم استاد زبان بودند. آریان‌پور در یک مقطع استاد زبان شده بود و در یک مقطع هم استاد جامعه‌شناسی.

◀ یک دعوایی هم با ایشان داشتید و آگر بخواهید از جریان با برایتان نقل می‌کنم. از دیگر استادان ما در بحث فلسفه مرحوم مطهری و دکتر ملکشاهی بودند. آریان‌پور در یک مقطع استاد زبان شده بود و در یک مقطع هم استاد جامعه‌شناسی

◀ آیا رشته‌های دیگر هم در همان دانشکده بود یا همه‌اش تحت عنوان فلسفه بود؟

بله در همان دانشکده رشته‌های مختلف تدریس می‌شد، اما در رشته معقول (فلسفه) دروس دیگر مثل جامعه‌شناسی، زبان انگلیسی و ادبیات فارسی هم تدریس می‌شد که مرحوم حمیدی‌شیرازی از آن درس می‌گرد و از مخالفان سرسخت شعر نو بود.

◀ سال‌ها در آن جهت است که ایشان یکی از معتنبین پدر در تهیه رساله‌تان بوده‌اند.

درست خاطرم نیست؛ با توجه به اینکه سال‌های زیادی از آن گذشته، خیلی به یاد ندارم ولی اسمشان برایم آشناست.

شهید بهشتی فرمودند شما می‌روید دمشق. در جنگ زنبیه که قدم می‌زنید یک جوانی می‌آید سراغمان می‌گوید بین حمید هستم. رفتیم زنبیه دیدیم که یک جوانی در جلو زنبیه چفیه پیچیده مثل فلسطینی‌ها قفل چسماشش بیرون است. آمد جلو فارسی سلام کرد و گفت آقای ناطق سلام‌علیکم. گفتم شما؟ گفت من حمید. خب، دیدیم که ثبت یا سند برایم است و آمدیم مصاحبه‌اش و چیماش را باز کرد دیدیم که همین آقای علی جنتی است. یعنی مرحوم بهشتی با همه آنها رابطه داشت و این هماهنگی هم شده بود که مثلا من مرو و حمید بیاید... آنجا علی هم هماهنگ کرده بود یا یک آقایی به نام صادق. فرمانده دژ مثل مرحوم دکتر شیخ‌حمید محسنی و بعد هم در آنجا رفتیم منزل جلال‌الدین فارسی. بنده یک شب آنجا ماندیم و بیا جلال و یک تاجر اهل نبطیه که شبهه بود رفتیم نبطیه و آن پول را دادیم و از همان‌جا رفتیم نوفل‌لوشاتو نزد امام. آنجا هم یک تیکه خیلی جالبی دارد حاج دوزدز خدمت امام بودیم من رفتم خدمت امام و گفتم حضرت امام، جوانی در تهران گفتند از امام اجازه انفجار بگیر. قول از ماشین‌ها یا تانک‌های مستقر در خیابان‌ها رابگیر. ایشان یک نگاهی به من کردند و

روزنه شرق

یک وقت آقای بهشتی جلو آمد، گفتم که جناب آقای بهشتی اگر آدم، رییس دیوانعالی کشور را بیندازد داخل استخر، طوری می‌شود؟! ایشان خیلی زرنگ بودند و زود از نزدیک استخر دور شدند و گفتند البته شما مردتر از آن هستید که این کار را انجام دهید!

خاطره دیگر من با مرحوم بهشتی راجع‌به موضوع پرونده گروه فرقان است. بعد از شهادت مرحوم مطهری به دست گروه فرقان، با جمعی از دوستان نشستیم و گفتیم که نمی‌شود بنشینیم و هر روز مغزهای متفکر ما را بزنند، خوب است گروهی درست کنیم و به تعقیب و مراقبت فرقانی‌ها بپردازیم. شاید بتوان گفت که هسته اولیه این گروه؛ بنده، آقای نقاشیان و آقای محمد هنردوست بود و طولی نکشید که موفق شدیم در یک شب، ۱۵ دانه تیمی آنها را کشف کرده و افراد آنها را در آن خانه‌ها از جمله مرحوم گروه‌اکبر گودرزی را دستگیر کردیم. البته دوستان مجاهدین انقلاب هم جداگانه در این زمینه مشغول فعالیت بودند که در یک نقطه به هم رسیدیم.

پس از دستگیری آن افراد، رفتم جامعه روحانیت و به مرحوم بهشتی گفتم که ما اینها را دستگیر کردیم. بلافیرتا اینها را دست یک قاضی بدهدریخور بدهیدا خصوصیت آقای بهشتی این بود که اگر کسی یک انتقادی می‌کرد یا چیزی می‌گفت می‌گفتند: خوبت بیا مسوولیت این بختی را بپذیر؛ تا من گفتم که یک قاضی خوب و بددردبخور، گفت خب خودت بیا. اصلا من همین‌طور ماندم. گفتم من؟! آقای بهشتی خندید و گفت مگر پدر من رییس دیوانعالی کشور بود؟! انقلاب است دیگر، بیا خود ایشان اقدام کرد. حکم برای من گرفت. امام دستور داد و آقای مشکینی و آقای منتظری به من حکم دادند.

به‌هرحال ایشان فرمود که شما بشو قاضی؛ برای ما حکم گرفت و اصلا خدایی بود؛ من که هیچ کار قضا نکرده بودم از کجا می‌دانستم که دادستان نقش مهمی در پرونده دارد. آن روز رفتم به آقای بهشتی گفتم آقای دکتر، اگر من بخواهم قاضی شوم دادستانش را خود باید انتخاب کنم. گفتند خوب باشد. حالا چرا من رفتم لاجوردی را انتخاب کردم؟ شما الان در قوه قضاییه از هر کسی سوال کنید که لاجورد بازاری به قبل خودش لجک (روسری) فروش، چرا دادستان انقلاب تهران شد، هیچ‌کس نمی‌داند. چرا من او را انتخاب کردم؟ علت اینکه من ایشان را انتخاب کردم این بود که می‌دانستم آقا اسدالله وقتی قبل از انقلاب در زندان بود، با مجاهدین خلق و با توده‌ای‌ها مباحثه می‌کرد. اهل مطالعه و مباحثه بود. من گفتم که باید یک دادستان بیاورم که «فرقانی» را صرفا محاکمه نکنیم بلکه «فرقان» را محاکمه کنیم. طرز تفکر را محاکمه کنیم. هیچ‌کس به این موضوع فکر نمی‌کرد یعنی اینکه ما بتوانیم یک ایدئولوژی را به پوچی برسانیم تا ریشه نتواند. چرا فرقان تمام شد؟ هیچ‌کس رویش فکر نکرد؛ با آن انگیزه‌ای که اینها داشتند به مراتب از منافقین سالم‌تر هم بودند. بسیار بالنگیزه بودند. اینها تا پای تیربران ذکر می‌گفتند: عین خوارج! یک دفعه به ذهن من زد که باید ایدئولوژی اینها را از بین ببریم و ایس کار هم فقط از آقای لاجوردی برمی‌آید. رفتم در دکانش همان‌جا که شهیدش کردند گفتم آقا اسدالله، آقای بهشتی یک خوابی برای من دیده، من هم یک خواب برای تو دیدم! گفت: من حافظه‌ام خوب نیست و حافظه ندارم. گفتم آن قدری که من می‌خواهم، داری! با بزرگواری پذیرفت و حادثه دیگری که جای تعجب دارد آن است که خداوند مرا هدایت کرد و به ذهنم انداخت که فرقانی‌ها را محاکمه کنیم و زود حکم ندهیم، با خود می‌گفتم که این بچه‌ها اکثرا جوان هستند و گول خوردهاند. می‌گفتم که آقا اسدالله من اینها را محاکمه‌شان می‌کنم و می‌فرستمشان داخل زندان، شما یا اینها بحث کن و آنهایی که گول خوردهاند و گرفتار شده‌اند شده‌اند را به من بگو که در رای من اثر دارد. شما بیینید. طرف حق کسی بود؟! فرقانی‌هایی که آمدند با دست خودشان بشد ما چنین قرصی را به آنها می‌دهیم تا سرشت و باطن آنها کاملا تر تحقق کند و انتخاب آنها کاملا تر تحقق یابد. همین خیلا خواسته آنها که کافران اهل‌کتاب افزون بر حجم انم و گناه و تجاوز خود را داشته باشند. یعنی آزادی و میدان آزاد عمل نمی‌دهیم تا آزاده و انتخابگرانه باشد تا آنجا که می‌خواهند به راه گناه و انحراف بروند. چون در طرح آفرینش قرار بر این است که یک موجود دارای دایره وسیع آزادی، انتخاب و اختیار باشد. اینگونه ایران در تمام ماحت مربوط به نظام‌های اسلامی باید مورد توجه قرار بگیرد و یکی از مبانی شناخت آنان از نظام‌های اسلامی است. بنابراین ملاحظه می‌کنید که قرآن موضع انسان را در جهان تا این اندازه بالا و والا و همراه با مقدورات فراوان و امکانات بسیار اعلام می‌کند. اکنون دوستان می‌توانند بیرسند و کتاب‌ها را مطالعه کنند. چه بسا تا چهره‌های دشمنان را مطالعه و آگر نمایند مکتب‌های گوناگونی هستند، ببینند. آیا در بین این مکتب‌ها مکتبی هست که از این فرار رفته و راهی را برای انسان باز کرده باشد؟ این اعلام کرده باشد؟ بنده در حدود مطالعاتم مکتبی نمی‌شناسم. هر قدر هم افراطی که توانسته باشد فرار از این چیزی بگوید. هر چند که یک جوانی که پیرامن دشمانشه بلند بر نشش بود و محاسن مشکی داشت و یک کلاه سفید هم سرش بود و خیلی خوش‌تیپ. آمد و گفت. آقای ناطق! مکتب چیست؟ خوب است بگویم که دستم را بیوسد، من دستم را کشیدم. خیلی جلو من نشست. حالا مجتبی هم نشسته. گفتم مرا می‌شناسی؟ گفتم من حافظه‌ام خیلی خوب است. قیافه‌ات آشناست. اما الان نمی‌توانم تطبیق بدهم. گفت اوین. آقا اسدالله. با همین تعبیر، من فکر کردم جزو کارمندان اوین است. گفتم من دانشجو هستم. گفت احمدیان، تا گفت احمدیان. گفتم استراتژ چطور است؟ گفت جاعت حافظهای داری. چون هردو اینها را با هم محاکمه کرد. فرقانی‌ها را که من سال ۵۹ محاکمه کرده بودم حالا مرا که می‌بیند می‌خواهد دست مرا ببوسد. قاضی‌اش را می‌بیند! گفتم که این پسر من است نه یسر گفت. پدر شما حق حیات مادی و معنوی به گردن من دارد. یک او گفتم اکن کجایی؟ گفت سال آخر بزشکی را در آمریکا درس می‌گذرانم. مستطیع شده بودم امام مکه و اقامه منقلیم کرد و خدا را شکر کردم که در حساس‌ترین شرایط و اول انقلاب که افراد توها تنودتوز بودند تحت‌تاثیر احساسات عمل نمی‌کردم.

◀ آقای معاندیوتاب بنده را بسم پوست؟

بله، شهید بهشتی برای آقای معاندیوتاب هم حکم گرفت. منتها ایشان کمک قلبی شد. بعضی قاضی این من بودم و قاضی دمو آقای معاندیوتاب شدند. البته ایشان در خاطراتشان خیلی خرافه‌زدهاند. من خیلی تعجب کردم. دادگاه اکبر گودرزی را که لیدرشان است. نوارش را دارم. یک موقعی اگر لزم بود من به شما می‌دهم. یکی از دخترانِ من دکترای حقوق خصوصی گرفته است. ایشان وقتی این نوار را گوش فرمدند گفتند که پدر، من واقعا به شما افتخار می‌کنم. گفتند که شما لول انقلاب بودن اینکه رشتهتان باشد، با افرادی که با لیبتان جنایت کرده بودند، ایشان موجب حرف می‌زدیما؛ متهمینی که سر موضعشان هستند. علی‌اکبر گودرزی تا آخر. سر موضع خودش بود و ما با اینها بحث کن و آنهایی که گول خوردهاند و گرفتار شده‌اند شده‌اند را به من بگو که در رای من اثر دارد. شما بیینید. طرف حق کسی بود؟! فرقانی‌هایی که آمدند با دست خودشان بشد ما چنین قرصی را به آنها می‌دهیم تا سرشت و باطن آنها کاملا تر تحقق کند و انتخاب آنها کاملا تر تحقق یابد. همین خیلا خواسته آنها که کافران اهل‌کتاب افزون بر حجم انم و گناه و تجاوز خود را داشته باشند. یعنی آزادی و میدان آزاد عمل نمی‌دهیم تا آزاده و انتخابگرانه باشد تا آنجا که می‌خواهند به راه گناه و انحراف بروند. چون در طرح آفرینش قرار بر این است که یک موجود دارای دایره وسیع آزادی، انتخاب و اختیار باشد. اینگونه ایران در تمام ماحت مربوط به نظام‌های اسلامی باید مورد توجه قرار بگیرد و یکی از مبانی شناخت آنان از نظام‌های اسلامی است. بنابراین ملاحظه می‌کنید که قرآن موضع انسان را در جهان تا این اندازه بالا و والا و همراه با مقدورات فراوان و امکانات بسیار اعلام می‌کند. اکنون دوستان می‌توانند بیرسند و کتاب‌ها را مطالعه کنند. چه بسا تا چهره‌های دشمنان را مطالعه و آگر نمایند مکتب‌های گوناگونی هستند، ببینند. آیا در بین این مکتب‌ها مکتبی هست که از این فرار رفته و راهی را برای انسان باز کرده باشد؟ این اعلام کرده باشد؟ بنده در حدود مطالعاتم مکتبی نمی‌شناسم. هر قدر هم افراطی که توانسته باشد فرار از این چیزی بگوید. هر چند که یک جوانی که پیرامن دشمانشه بلند بر نشش بود و محاسن مشکی داشت و یک کلاه سفید هم سرش بود و خیلی خوش‌تیپ. آمد و گفت. آقای ناطق! مکتب چیست؟ خوب است بگویم که دستم را بیوسد، من دستم را کشیدم. خیلی جلو من نشست. حالا مجتبی هم نشسته. گفتم مرا می‌شناسی؟ گفتم من حافظه‌ام خیلی خوب است. قیافه‌ات آشناست. اما الان نمی‌توانم تطبیق بدهم. گفت اوین. آقا اسدالله. با همین تعبیر، من فکر کردم جزو کارمندان اوین است. گفتم من دانشجو هستم. گفت احمدیان، تا گفت احمدیان. گفتم استراتژ چطور است؟ گفت جاعت حافظهای داری. چون هردو اینها را با هم محاکمه کرد. فرقانی‌ها